

# نامه علامه محمد قزوینی به نشریه سلفی

احسان موسوی خلخالی

| ۱۵۵-۱۶۲ |



A Letter from 'Allāmah Muḥammad Qazvīnī to a Salafi Journal  
Ehsan Mousavi Khalkhali

**Abstract:** In the journal «Al-Fath,» which was a Salafi journal published in the first half of the twentieth century in Egypt, a letter from Allāmah Muḥammad Qazvīnī has been published, encompassing interesting insights into his beliefs and positions. This article provides a translation of the Persian text of this letter and elucidates the historical framework of its composition, which itself is not devoid of historical significance.

Keywords: Allāmah Muḥammad Qazvīnī, Salafism, Egypt, Iran, Ferdowsi, Imam Reza (AS).

چکیده: در نشریه «الفتح» که از نشریات سلفی منتشر شده در نیمه نخست قرن بیستم در مصر است، نامه‌ای از علامه محمد قزوینی منتشر شده که در بردارنده نکات جالب توجهی درباره عقاید و مواضع وی است. در این نوشته، ترجمه متن فارسی این مقاله را آورده و چارچوب تاریخی نگارش آن را، که خود خالی از فایده تاریخی نیست، توضیح داده‌ایم.

کلیدواژه: محمد قزوینی، سلفیگری، مصر، ایران، فردوسی، امام رضا(ع)



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

در میان نامه‌ها و مکتوبات علامه محمد قزوینی (۱۵ ربیع الاول ۱۲۹۴ / فروردین ۱۲۵۶ / مارس ۱۸۷۷ - ۶ خرداد ۱۳۲۸ / ۲۷ مه ۱۹۴۹) نامه‌ای به عربی خطاب به مجله الفتح چاپ مصر وجود دارد که در آن از مواضع این نشریه انتقاد و از عقاید شیعه در برابر عقاید سلفیان انتقاد کرده است. تاجایی که می‌دانیم، این نامه در داخل ایران تاکنون منتشر نشده و در ادامه، متن عربی این نامه و ترجمه فارسی آن را به همراه مقدمه‌ای مختصر دربارهٔ بافتار تاریخی نگارش آن می‌آوریم.

مجله الفتح هفته‌نامه‌ای به ریاست محب‌الدین الخطیب (۱۸۸۶-۱۹۶۹) بود که نخستین شماره آن - چنان‌که در صفحه اول آن آمده - در ۲۹ ذی القعدة ۱۳۴۴ / ۱۰ ژوئن ۱۹۲۶ [۱۹ خرداد ۱۳۰۵] در مصر منتشر شد و انتشار آن تا اواخر سال ۱۳۶۷ ق / ۱۹۴۸ ادامه یافت. در هر شماره، سمت راست نشان مجله، اصول آن بیان شده است. این مجله در اصول خود آورده است که خود را متعلق به همهٔ اهل قبله می‌داند و جهان اسلام را میهنی واحد به شمار می‌آورد و مشکل مسلمانان را در ضعف رهبری تشخیص می‌دهد و خود را «پیام سرزمین‌های اسلامی به یکدیگر» و «پیوند معنوی میان خوانندگان» معرفی می‌کند.

بنیان‌گذار این مجله، محب‌الدین الخطیب زادهٔ سوریه و ساکن مصر و از چهره‌های شاخص جریان سلفی جدید بود. وی افزون بر این مجله، رئیس «دار المطبعة السلفية» در قاهره بود که آن را با فروش خانه‌اش بنا نهاد و به مرکز نشر کتاب‌های سلفی به ویژه آثار ابن تیمیه تبدیل کرد. وی مانند دیگر سلفیان با تشیع نیز سرنا سازگاری داشت. آن زمان که شیخ محمد تقی قمی (۱۲۸۹-۱۳۶۹ ش) با حمایت آیت‌الله بروجردی فعالیت مرکز دارالتقريب را به منظور تقريب میان مذاهب اسلامی و به طور خاص شیعه و سنی گسترش داد، الخطیب از حضور وی انتقاد کرد و به این مناسبت کتابی در رد تشیع با عنوان کلیت مبانی دین تشیع امامی اثنی عشری نوشت که از نوع ردیه‌های مرسوم سلفیان تندرو علیه تشیع است؛ با استدلالاتی از نوع اینکه یک نام محبوب میان شیعیان «تقی» است و تقی یعنی کسی که در تقیه کردن استاد است یا ربط دادن تشیع به «شیوعیه» (کمونیسم).

باری، شماره ۴۸۴ (سال دهم) مجله الفتح که در ۲۰ ذی القعدة ۱۳۵۴ [۲۴ بهمن ۱۳۱۴] منتشر شد، در بردارندهٔ نامه‌ای از علامه محمد قزوینی در انتقاد از سیاست‌های این مجله است. گویا این نقد - که در ادامهٔ نوشتهٔ حاضر ترجمهٔ فارسی آن را می‌آوریم - چنان گران بوده است که محب‌الدین الخطیب این شمارهٔ مجله را با مقاله‌ای در سه صفحه دربارهٔ نقد قزوینی آغاز کرده است.<sup>۲</sup> عنوان

۱. الخطوط العریضة للأسس التي قام علیها دین الشیعة الإمامیة الاثنی عشریة. نسخهٔ این کتاب که در اینترنت در دسترس است، نام ناشر و تاریخ و محل نشر ندارد؛ اما با توجه به زمان تأسیس دارالتقريب باید تاریخ تألیف و نشر آن را پس از ۱۳۶۰ ق دانست.

۲. «هل الفتح جریدة جهال، بسطاء العقول، متعصبین، غیر مجربین؟» الفتح، ش ۴۸۴، ۲۰ ذی القعدة

مقاله چنین است: «آیا الفتح روزنامه نادانان، ساده‌دلان، متعصبان، و بی‌تجربگان است؟» و در آن می‌نویسد که به صورت عادی انسان به چیزی بس کمتر از «دشنام و کینه و پنهان کردن حقیقت و سخن گفتن چون شلیک در تاریکی» که در این نامه آمده خشمگین و متأثر می‌شود؛ اما می‌کوشد اعصاب خود را کنترل کند. با وجود این، وی که ظاهراً علامه قزوینی را نمی‌شناسد، پیش از آنکه متن نامه قزوینی را بیاورد، به او پاسخ می‌دهد و به تک‌تک نکته‌هایی که قزوینی بابت آنها به مجله خرده گرفته است، پاسخ می‌دهد.

در پاسخ به انتقاد قزوینی از اهانت به فردوسی، شاعر بزرگ ایرانی را احیاکننده آثار تاریخ مجوسیت در دل اسلام می‌خواند. در پاسخ به انتقاد قزوینی از اهانت به رهبر مذهب اسماعیلیان، به سخنانی از شیعه و سنی استناد می‌کند تا اسماعیلیه را کافرو غیرمسلمان و قایل به حلول خدا در رهبرشان آقاخان معرفی کند. درباره سومین انتقاد اصلی قزوینی که به خرده‌گرفتن بر زیارت امام رضا (ع) مربوط می‌شود، هم تأکید می‌کند که آنچه در مجله در این باره آمده است، مبتنی بر روایات معتبر است که صحت آنها بررسی شده است؛ ضمن اینکه به گفته الخطیب — آنچه «بدعت» دانسته شده نه اصل زیارت قبور که کارهایی است که در اطراف مزار انجام می‌شود. او در مقاله خود چند جا قزوینی را فردی بی‌اطلاع یا کم‌اطلاع درباره فرقه‌های اسلامی می‌خواند و در پایان نوشته خود به قزوینی یادآوری می‌کند که عربی، سامی و علوی دررگ‌های ایرانیان جریان یافته است؛ همان‌طور که خون ایرانیان دررگ‌های اهل مصر و شام و عراق جریان یافته است و بسیاری از ایرانیان پیش و پیش از ابن تیمیّه و ابن قیم از بدعت و افزودن بر «آنچه در روزگار سعادت و ایام صحابه» بود گریزان بودند. در نهایت سخنش را چنین به پایان می‌رساند که «از خدا می‌خواهم که علم و انصاف و هدایت را محبوب تو سازد».

اما نامه علامه قزوینی به یک حادثه مهم در تاریخ ایران نیز پیوند خورده است. اشاره قزوینی به انتقاد مجله الفتح به زیارت امام رضا (ع)، ناظر به مطلبی در شماره ۴۸۱ مجله (منتشر شده در ۲۸ شوال ۱۳۵۴ [۲ بهمن ۱۳۱۴]) است که این مطلب خود پاسخی به مطلبی دیگر در شماره ۴۸۰ مجله (منتشر شده در ۲۱ شوال ۱۳۵۴ [۲۵ دی ۱۳۱۴]) است.

ماجرای آنجا آغاز می‌شود که سرمقاله شماره ۴۸۰ مجله مطلبی با عنوان «ایران پس از ترکیه»<sup>۳</sup> است که در آن به موضوع کشف حجاب در ایران و برگزاری مجلسی با حضور شاه ایران و همسر و دخترانش بدون حجاب می‌پردازد و هشدار می‌دهد این روند هم مانند ترکیه به تغییر خط و تغییر قوانین اسلامی به قوانین غربی خواهد انجامید و این همه را «جنگی الحادی» می‌خواند که «کمونیست‌های روس آن را آغاز کردند و ملحدان ترک در راه ایشان رفتند و رهبران فارس به تقلید

ایشان در آمدند». در صفحه ۲۰ همان شماره، مطلبی کوتاه با عنوان «چوبه دار در ایران» آمده است که خبر اعدام محمدولی اسدی را منتشر کرده است. باز در صفحه ۲۲ همان شماره، ذیل مطلبی با عنوان «محمدولی اسدی» از وی به «شهید» یاد می‌کند و درباره او می‌نویسد: «محمدولی اسدی تولیت مشهد رضوی و متولی اوقاف و مدیر اعیان آن است. کارشناسان می‌گویند که این مرد بزرگوار هرگز کسی را نکشته و انقلابی رارهبری نکرده، اما چون دولت نتوانسته شیخ بهلول<sup>۴</sup> را دستگیر کند، انقلاب را به شخصی چسبانده تا او را مسئول جلوه دهد و بدین ترتیب متولی مشهد رضوی را انتخاب کرده است؛ درحالی‌که وی اهل اینک در امور دینی مردم دخالت کند نبوده است. وی در ۲۷ رمضان اعدام شد».

در شماره بعدی الفتح، صفحه ۱۴/ ۷۴۶ نامه‌ای از فردی به نام «علی محمد المصری» که ظاهراً از مخاطبان مجله است، منتشر شده که در آن با اشاره به تمجید مجله از محمدولی اسدی، شرح مشاهدات یک سفرنامه نویس از مشهد رضوی را نقل می‌کند و با کفر و بدعت خواندن زیارت، تأکید می‌کند اسدی متولی چنین بدعتی بوده است و اینکه «حاکمی مانند حجاج» او را اعدام کرده است، بسیار مایه خوشحالی است. وی می‌نویسد «با هر کاری که حکومت ایران می‌کند، موافق نیستیم؛ اما حکومت ایران حق دارد که با شیخ‌هایی که به نام دین و با عقاید انحرافی سوداگری می‌کنند برخورد کند، بلکه از حکومت ایران بابت کاری که با اسدی کرده، قدردانی می‌کنم و امیدوارم که به این کار ادامه دهد».

مجله الفتح به این نامه پاسخ می‌دهد و با ذکر روایاتی توصیفات مذکور درباره زیارت مشهد رضوی را محکوم می‌کند و می‌گوید اگر پیامبر چنین چیزی را می‌دید، با آن اعلان جنگ می‌کرد. با وجود این، ادامه می‌دهد اعدام متولی این بارگاه ارتباطی با از میان بردن «بدعت‌هایی که موجب خشم رسول خداست» ندارد، بلکه در راستای تقلید از ترکیه است.

می‌دانیم محمدولی اسدی (۱۲۵۷-۱۳۱۴ش)، نایب التولیه آستان قدس رضوی و پدرداماد محمدعلی فروغی (۱۲۵۴-۱۳۲۱ش)، نخست وزیر وقت و از دوستان نزدیک قزوینی است. در وقایعی که به حمله نیروهای نظامی به مسجد گوهرشاد انجامید، اسدی تلاش کرد مانع از خون‌ریزی شود و برخی از روحانیون تراز اول را که در تحصن حضور داشتند به دفتر خود برد و تا پایان ناآرامی‌ها در آنجا نگه داشت. در نهایت وی به خیانت به میهن متهم و در ۲۹ آذر ۱۳۱۴ اعدام شد. اعدام وی باعث بازداشت فرزندش علی اکبر - داماد فروغی - شد. گفته شده است عامل

۴. محمدتقی بهلول گنابادی (-۱۳۸۴ش)، خطیب منتقد سیاست‌های تجددمآبان رضاشاه، که نقش پررنگی در اعتراضات به موضوع کشف حجاب داشت. تحصن او به همراه شماری از علما، با دستور رضاشاه برای حمله به مسجد گوهرشاد پایان یافت.

مغضوب شدن فروغی نزد رضاشاه نیز وساطت برای جلوگیری از اعدام اسدی بوده است.<sup>۵</sup> فروغی در کشاکش همین ماجرا و محاکمه اسدی در دادگاه نظامی، در ۹ آذر ۱۳۱۴، از ریاست الوزرای استعفا داد.<sup>۶</sup> شاید بتوان حدس زد علامه قزوینی در نوشتن نامه انتقادی خود به الفتخ، از این وقایع نیز متأثر بوده است.

### بخشم برادر ایرانی از نشریه «الفتخ» و صدها نظیر آن<sup>۷</sup>

جناب مدیر الفتخ، خدایش به راه رشد هدایت کند

پس از اهدای سلام، من چند سال پیش آن گاه که مجله الفتخ را مشترک شدم، گمان می کردم که الفتخ واقعاً چنان است که در بالای هر شماره اش نوشته: «پیام سرزمین های اسلامی به یکدیگر» یا «برای همه اهل قبله» و «جهان اسلام میهنی واحد است» الخ. اما طولی نکشید که به تدریج دریافتم که متوهم بوده ام و مجله الفتخ مانند صدها نظیر آن چیزی جز وسیله نشر افکار دسته ای کوچک از مسلمانان جاهل ساده اندیش متعصب نیست که نه تجربه ای در سیاست دارند - که اقتضای آن حفظ ظاهر روابط میان اقوام گوناگون است - نه در ساده ترین آداب معاشرت انسان ها با همدیگر.

در سال گذشته، بارها نوشته هایی به نظم و نثر مشاهده کردم که در آن بی احترامی شدید در حق بزرگ ترین شاعر ایران، بلکه بزرگ ترین شاعر مشرق زمین، فردوسی بزرگ بود؛ درست در همان زمان بیشترین اقوام دنیا در اروپا و آسیا و امریکا هزاره اورا گرامی می داشتند و در مجله شما که مجله «ارتباط معنوی میان سرزمین های اسلامی با یکدیگر» است برای این شاعر بزرگ مسلمان هیچ سهمی نبود جز دشنام و قدح و فحش.

پس از آن، چند هفته پیش در مجله شما بی احترامی شدید در حق اسماعیلیه و رئیس مطاع و نافذ الکلمه آنان، آقاخان دیدم که از بزرگ ترین و قدیم ترین و نجیب ترین و اصیل ترین خانواده های سرزمین ما ایران است و از آنان به «دشمنان خدا» یاد شده که همواره از سرسخت ترین یاوران کفار علیه مسلمانان بوده و هستند (یا چیزی قریب به همین مضمون، چون عین عبارت خاطر من نیست). جادارد از شما بپرسم که آیا اسماعیلیه از طوایف مسلمین هستند یا نه؟ و آیا نویسندگان کتب ملل و نحل، مانند شهرستانی و غیروی، آنان را از جمله فرقه های اسلام یاد کرده اند یا

۵. در این باره رک: منوچهر نظری، رجال پارلمانی ایران، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۹۰، ص ۸۳-۸۴؛ نامه های محمد علی فروغی، به کوشش محمد افشین وفایی و مهدی فیروزیان، تهران، بنیاد موقوفات افشار و انتشارات سخن، ۱۴۰۱، ص ۲۳-۲۴.

۶. خاطرات محمد علی فروغی، به کوشش محمد افشین وفایی و پژمان فیروزبخش، تهران، سخن، ۱۳۸۳، ص ۴۴۴.

۷. «غضبۀ آخ ایرانی علی صحیفه الفتخ) ومئات من أمثالها»، الفتخ، ش ۴۸۴، ۲۰ ذی القعدة ۱۳۴، ص ۱۲-۱۳ / ۸۱۶-۸۱۷.

فرقه‌های کفار؟ اگر مسلمان و اهل قبله اند چگونه است اصول الفتح که می‌گوید «الفتح برای همه اهل قبله است» شامل حال آنان نمی‌شود. و اگر کافرند، چگونه ممکن است طایفه‌ای که به نبوت محمد اعتقاد دارند و قبله‌شان کعبه و کتاب‌شان قرآن است، در شمار کفار دانسته شوند؟ این را هم بگویم که من اسماعیلی نیستم و هرگز در عمر خود یک اسماعیلی هم ندیده‌ام؛ اما آیا فحاشی و دشنام به یکی از بزرگ‌ترین رؤسای مسلمین، که میلیون‌ها مسلمان تحت امر اویند، به صرف اینکه همان اعتقاد صاحب مجله و شرکای ساده‌دل و ظالم و سبکسرو با عقل و فکر محدودشان را ندارند خلاف سیاست، بلکه خلاف ادب ساده‌کودکانه نیست؟

بعد از آن، امروز در شماره ۴۸۱ طعنی شدید به مشهد امام هشتم از دوازده امام، علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء دیدم و اینکه به استناد چند حدیث از صحیح بخاری و مسند احمد بن حنبل در این باب که با صدها حدیث دیگر که خلاف آنهاست و به خصوص خلاف سیره همه مسلمانان از اقدم ایام اسلام تا امروز است که به زیارت مشهد پیامبر و امامان و صلحا مانند قبر خود احمد بن حنبل در بغداد و قبر ابوحنیفه در همان جا و قبر علی علیه السلام در نجف اشرف و قبر فرزندش حسین علیه السلام در کربلا و هزاران قبر و مزار می‌روند که در این سیزده قرن محل زیارت خاص و عام بوده است، زیارت قبر شریف ایشان را از بدعت‌ها شمرده است. فقط یک سؤال از شما می‌کنم: آیا زیارت قبر پیامبر در مدینه بدعت است یا نه؟ اگر زیارت قبر پیامبر بدعت نیست، زیارت قبر دیگر دوازده امام در مذهب شیعه نیز مانند آن است، حذو النعل بالنعل، و اگر جسارت کنید و بگویید که زیارت قبر پیامبر در مدینه هم بدعت است، چگونه می‌توان تصور کرد که همه علمای بزرگ در همه ازمنا و امکنه و خلفای اموی و عباسی و دیگر شاهان و سلاطین و رهبران اسلامی همگی از اقدم عصور تا قرون اخیر متوجه این نکته نشده‌اند تا اینکه خداوند ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه و ابن رجب و سپس محمد بن عبدالوهاب نجدی رهبر وهابیان را خلق کرد و اینان با ذهن نقاد و وقاد خود از این سرّ خفی پرده برداشتند؟ آف بر این سیاست گول و نفرین بر این فلسفه کودکانه و این روحیه تندخو و خشن که هیچ استدلال و نظر و تعقلی را نمی‌پذیرد. آیا فرد عاقل که کمترین بهره‌ای از هوش داشته باشد، عمر خود را به این جزئیات می‌گذراند؛ آن هم در عصری که مسلمین بیش از هر زمان نیازمند وفاق و وئام هستند و در مجله خود مدام به این فرقه و آن طریقت دشنام می‌دهد و با زبان قلم خود احساسات میلیون‌ها نفر از اهل قبله را جریحه‌دار می‌کند صرفاً برای اینکه آنان بر طریقت وهابی نیستند؟ (این را می‌گویم چون در این مدت طولانی که مجله‌تان را خوانده‌ایم، شکی بر این نمانده که عقیده صاحب الفتح همان عقیده آنان یا بسیار نزدیک به آن است) یا چون از پیروان فلسفه خشک ابوالحسن اشعری نیستند یا اساساً اهل سنت و جماعت نیستند، بلکه از شیعیان امامی یا زیدی یا اسماعیلی یا اباضیه هستند و آیا بهشتی که به وسعت آسمان و زمین است، فقط برای جمعی کوچک از پیروان ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب

ساخته شده است و رحمت خدا که همه چیز را در بر می‌گیرد، فقط شامل حال کسانی می‌شود که به خلافت ابوبکر قایل اند و اگر کسی به امامت علی معتقد باشد، جایش جهنم است و ملعون و مطرود از رحمت خداوند. آیا با این روحیهٔ کودکانه می‌خواهید مسلمین همه جهان را بر کلمهٔ واحده و زیر لوای واحد گرد هم آورید؟ به راستی که عنصر آریایی و عنصر سامی دو عنصر مختلف و دوروحیهٔ متغایرند که هیچ‌یک توان فهم دیگری را تا ابد الابد ندارد و چنان‌اند که خداوند متعال فرمود: «مرج البحرین لایلتقیان<sup>۱</sup> بینهما برزخ لایبغیان». سنة الله و لن تجد لسنة الله تبديلا. شما را دینتان و ما را دین خویش.

و السلام علی من اتبع الهدی.

محمد قزوینی

پاریس

۳ ذی القعدة ۱۳۵۴ [۷ بهمن ۱۳۱۴ / ۲۸ ژانویه ۱۹۲۶]



۸. در آیهٔ قرآن (الرحمن: ۱۹-۲۰) «یلتقیان» است، و ظاهراً علامه قزوینی «لا یلتقیان» نوشته است. در خود مجله اینجا چنین حاشیه خورده است: «خداوند متعال نفرمود "مرج البحرین لایلتقیان" بلکه فرمود "مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ یَلْتَقِیَانِ"». [معنای آیه: دو دریا را پیش راند تا به هم رسیدند، میانشان حجابی است تا به هم در نشوند.]